



## پلورالیسم و قرآن

رضا محمدی<sup>۱</sup>

### چکیده

گاهی تکثرگرایی در حوزه دین مطرح می شود و از آن به پلورالیسم دینی یاد می گردد. خاستگاه این تفکر، غرب مسیحی است که اخیراً ترجمه و به جهان اسلام نیز صادر شده است. پذیرش این تفکر از دیدگاه عقل و در مقام نظر منتهی به اجتماع نقیضین (اجتماع هست و نیست) و در مقام عمل نیز در اکثر موارد منتهی به جمع بین باید و نباید می شود. بله در برخی موارد و در فروع و چگونگی زندگی می توان در مقام عمل کوتاه آمد و زندگی مسالمت آمیز داشت. ولی از منظر قرآن نظیر این تفکر امکان پذیر نیست. چون موردی که از سوی پلورالیست ها مطرح می شود، به هیچ وجه بر مدعای آنها دلالت ندارد. و از سوی دیگر ده ها آیه بر بطلان این اندیشه دلالت دارد. آیات مورد استفاده تکثر گراها عبارت است از: ۶۲ و ۲۵۶ بقره، ۶۹ مائده، ۱۷ و ۱۸ زمر، و برخی آیاتی که بر بطلان پلورالیسم دلالت دارد عبارتند از: ۱۹، ۲۰، ۶۱ و ۸۵ آل عمران، ۱۲۰ بقره، ۲۹، ۳۱، ۳۳، توبه، ۷۲ و ۷۵ مائده

**کلید واژگان:** قرآن و پلورالیسم، پلورالیسم، تکثر گرایی، دلائل عقلی و نقلی

پلورالیسم.



## مقدمه

### ۱- معرفت شناسی (اپیستمولوژی)

بحث معرفت دینی و دین شناسی جایگاه ویژه ای دارد و اسلام نیز به این مبحث عنایت خاصی دارد. در مورد اهمیت و لزوم تفقه در دین آیات و روایات فراوانی وجود دارد. (توبه، ۱۲۲) یکی از مباحث مهم در حوزه معرفت دینی و به طور کلی در حوزه معرفت شناسی، بحث اعتقاد به کثرت گرایی و پلورالیسم است که در حوزه های مختلف شناخت شناسی جلوه گری می کند این بحث به ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که دین، نیروی محرکه آن بود، بیشتر در جامعه ما مورد توجه قرار گرفت. افراد با انگیزه ها و اهداف مختلف وارد این عرصه شده اند که لزوما همه هدف ها محدود به اهداف علمی و معرفتی نیست و چه بسا اهداف سیاسی، مذهبی و... نیز در این بین وجود دارد. ولی هر چه هست تنور این بحث در مجامع علمی داغ است. از آنجا که کار مایه انقلاب ایران و موتور حرکت آن اسلام بود و مردم ما نیز مسلمان هستند، تنها، تفکری در این جامعه خریدار دارد که صبغه اسلامی داشته باشد یا دست کم ضد اسلام نباشد، به همین دلیل ارباب اندیشه های گوناگون تلاش می کنند- به نوعی- اندیشه خود را اسلامیزه کنند تا خریدار داشته باشد. و از آنجا که سند اصلی و قانون اساسی اسلام، قرآن است، در اولین قدم، تلاش می شود برای هر تفکری مستندات قرآنی یافت شود. مقاله حاضر درصدد است از منظر قرآن به موضوع تکثر گرایی، بویژه در حوزه دین، یعنی به اصطلاح «پلورالیسم دینی» بنگرد، دلایل موافق و مخالف را مورد بررسی قرار داده و زوایای مختلف بحث را در حد توان روشن کند.

قرآن نور است «لقد جائکم من الله نور و کتاب مبین» و ظلمت های جهل و خرافه را در هر عرصه ای که باشد، از بین می برد. ضمن این که خود، دعوت به تدبّر و اندیشه کرده است. «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها»، بنابراین اگر بتوانیم در محضر قرآن حاضر شویم، جز هدایت، شفا و حیات چیزی نخواهیم دید البته شرایطی دارد که مهم ترین آنها تقوا، ایمان، و پاکی است. «ذلک الكتاب لا ریب فیه هدی للمتقین. و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الطالبین الا خسارا. بل هو قرآن مجید، فی لوح محفوظ، لا یمسه الا المطهرون...»

## ۲ - مفهوم شناسی پلورالیسم

۱-۲ - مفهوم لغوی پلورالیسم: از پلورال (plural) به مفهوم جمع و کثرت و ایسم (ism) به مفهوم مکتب و گرایش ترکیب یافته است و مفهوم لغوی آن در مجموع کثرت گرایی و جمع گرایی و یا اعتقاد به حقانیت کثرت است. لغت پلورال (plural) در مقابل واژه سینگولار (singular) به مفهوم مفرد می باشد و در فرهنگ مسیحیت غرب به هر کسی که دارای منصب های متعدد و بیش از یک منصب بود، پلورالیست (pluralist) می گفتند.

۲ - ۲ - مفهوم اصطلاحی پلورالیسم: در ابتدا باید متذکر شویم که تفکر پلورالیسم در حوزه های مختلف معرفتی، سیاسی، اخلاقی، حقوقی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و... کاربرد دارد و در اینجا بیشتر این اصطلاح، در حوزه دین و مذهب مورد بررسی است. واژه «پلورالیسم» در اصطلاح نیز همانند مفهوم لغوی آن به معنای «کثرت گرایی» و اعتقاد به حقانیت باورهای متعدد است. البته این واژه در اصطلاح - مطابق تفاوت دیدگاه ها - معانی متفاوتی پیدا می کند، مانند اعتقاد به وجود حقایق متعدد و کثیر در یک موضوع، لزوم احترام به باورهای دیگران، تساهل و تسامح در اعتقادات، و... که فصل مشترک همه آنها مفهوم «کثرت گرایی» است. در مفهوم اصطلاحی واژه پلورالیسم: «کثرت گرایی» مقابل واژه سینگولاریسم (مفردگرایی) نیست، بلکه مقابل واژه مونیسیم (monism) یعنی وحدت گرایی و یا انحصار گرایی است.

۳ - ۲ - کاربردهای واژه پلورالیسم در حوزه معرفت دینی: واژه پلورالیسم کاربردهای گوناگونی دارد و می توان از چهار مورد آن که بیشتر مورد استعمال است، به شرح زیر یاد کرد:

۱ - ۳ - ۲ - اعتقاد به حقانیت یک باور (باور خود معتقد) و بطلان سایر باورها، در مقام نظر، و مدارا و اتخاذ رفتار تساهل آمیز و داشتن همزیستی مسالمت آمیز در مقام عمل و رفتارهای اجتماعی، مثلا اعتقاد بر این باور که تنها پیروان اهل بیت علیهم السلام مؤمن و مسلمانند و بقیه غیر مؤمن و کافرند؛ زیرا کسی که ملتزم به اوامر و نواهی پیامبر (ص) نباشد، در واقع پیامبر (ص) را به عنوان رسول خدا (ص) باور ندارد و چنین شخصی حقیقتا خدا را نشناخته است و مفهوم کافر نیز غیر از این نیست. اگر کسی واقعا مسلمان است و به پیامبر اسلام (ص) ایمان دارد و خود را تابع سنت پیامبر (ص) می داند،



باید در همه امور چنین باشد. پس اگر سنت پیامبر(ص) این بود که اگر حتی یک روز به مسافرت می رفت برای خود جانشینی تعیین می کرد، آیا ممکن است هنگام سفر جاودانه برای خود خلیفه تعیین نکرده باشد؟ و اگر تعیین کرده است، و کسی که این سنت و امر پیامبر را زیر پا گذارد، آیا او را به عنوان رسول خدا(ص) قبول دارد؟ و اگر ندارد، آیا می تواند خود را مسلمان بداند؟ بنابراین سنی واقعی جز پیرو اهل بیت پیامبر(ص) نمی تواند باشد. همچنین مسیحی واقعی کسی است که به همه اوامر و نواهی حضرت مسیح پایبند باشد، از جمله این که حضرت مسیح فرمود: «بعد از من پیامبری خواهد آمد که نامش احمد است و...» پس مسیحی واقعی در حال حاضر مسلمان است. با این تحلیل در مقام نظر، مؤمن واقعی به غیر از پیروان اهل بیت (ع) و شیعیان قابل تصور نیست.

اما در مقام عمل مطلب چنین نیست، هر کسی خدا و پیامبر اسلام(ص) و قرآن را قبول داشته باشد، مسلمان است و همه احکام اسلام بر او بار می شود در قبرستان مسلمانان و با آداب مسلمین دفن می شود، ذبیحه او حلال است، ازدواج با او جایز است و... نه تنها در مقام عمل با سایر فرق مسلمان باید این چنین رفتار کرد و تمام آثار اسلام را بر او مترتب نمود که با دیگر فرق اهل کتاب مثل یهود، نصارا، مجوس و... نیز باید زندگی کاملا مسالمت آمیز و تعایش سلمی داشت و حتی با گروه هایی که اهل کتاب نیز نباشند مادامی که در حال جنگ با مسلمانان نباشند،(کافر حربی نباشند) می توان و باید مدارا کرد و رفتار مسالمت آمیز داشت.

۲ - ۳ - ۲ - اعتقاد به یک حقیقت واحد، آنچه عندالله است، ولی فهم انسان ها از آن حقیقت واحد متفاوت است، و دلیلی هم بر ترجیح یک فهم بر فهم های دیگران در دست نیست. توضیح مطلب این که دین واحدی که از طرف خداوند سبحان آمده است، چهره های مختلفی دارد، و هر کس هر چهره ای را که ببیند، درست دیده و حقیقت را دیده است، به عبارت دیگر راه رسیدن به حق یکی نیست، بلکه «صراط های مستقیم» وجود دارد و هر کس می تواند برای رسیدن به حق راهی را برگزیند و همه این راه ها انسان را به حق می رساند. یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و ... و اسلام چهره های مختلف یک حقیقت هستند، و تفاوتی هم نمی کند که انسان کدام آیین را اختیار کند، پیروان همه آیین ها عاقلند و راه خود را عاقلانه برگزیده اند و هیچ یک را نمی توان تخطئه کرد، همه خود را بر حق می دانند و اشکالی هم ندارد. نه تنها فرق اسلامی که حتی آئین هایی که

دارای کتاب آسمانی هستند و نه تنها اهل کتاب که همه پیروان مکاتب و ادیان برحقند و سرانجام نیز به مقصد رسیده و سعادت مند خواهند شد، خلاصه سعادت و رسیدن به خدا و دین حق منحصر در یک آیین یا مذهب نیست.

نکته قابل توجه این است که در این میان تفاوتی بین فهم انسان ها وجود ندارد، نه تنها بین عالم و جاهل، عاقل و سفیه، دانشمند و بی سواد، پاک و ناپاک ، باتقوا و بزهکارو.... فرقی نیست که حتی بین معصوم و غیر معصوم و پیامبر خدا(ص) و سایرین نیز تفاوتی نیست. پیغمبر فهمی از دین دارد، آن عرب جاهلی هم فهم دیگر، و فهم هر کسی برای خود محترم است و هر دو راه یافته اند و به مقصد می رسند. وحی نیز چیزی جز تلقی و دریافت یک انسان از حقایق ماورائی نیست، بنابراین قداستی ندارد و با سایر دریافت ها متفاوت نیست. حاصل این که قرائت های متفاوت و حتی متناقض از دین همه صحیح بوده و صاحب قرائت را به سعادت جاودانه می رساند .

۳ - ۲ - ۳ - اعتقاد بر این که اصولاً حقیقت واحدی وجود ندارد بلکه حقایق متکثرند. بر خلاف دیدگاه دوم که معتقد بود حقیقت واحدی و دین حقی عندالله وجود دارد و خدا می داند که تنها آن دین حق است ولی ما انسان ها راهی برای فهم آن در دسترس نداریم ، اما این نظر می گوید: اصولاً حقایق متعدد و متکثرند، هر کس هر چه فهمید، همان حق و صواب است، به عبارت دیگر حق مطلق وجود ندارد بلکه حقایق نسبی هستند، نسبت به من اعتقاد به توحید حق است و نسبت به یک مسیحی اعتقاد به تثلیث و نسبت به یک زرتشتی اعتقاد به ثنویت و نسبت به یک وثنی اعتقاد به خدایان گوناگون (مثلاً ارباب انواع) ، این برداشت از مفهوم پلورالیسم در واقع همان نسبی گرایی و سوفیسم (sufism) است که سابقه طولانی در تاریخ اندیشه بشری دارد و این تفکر به فیلسوف نسبی گرای یونانی (پروتاگوراس) منتهی می شود این تفکر امروزه در بینش پست مدرنیسم به محور نسبی گرایی معرفتی (relativism) رسیده که در واقع تفکر پلورالیسم را در همه حوزه ها تنها تفکر صواب می پندارد.

با توجه به آنچه گذشت در بحث با این کاربرد از پلورالیسم در واقع تمام بحث هایی که در حوزه معرفت شناسی با نسبیت گرایی و سوفیسم مطرح می شود، اینجا نیز عیناً جریان دارد، که پرداختن به همه آنها ضرورت ندارد.





۴ - ۳ - ۲ - هر یک از ادیان و باورها بخشی از حقیقت را دارند، و همه حقیقت حاصل مجموع باورها است. به عبارت دیگر، حقیقت مرکب از مجموعه ای از اجزاء و عناصر است که هر کدام از این عناصر و اجزاء در هر یک از ادیان یافت می شود.

### ۳ - پلورالیسم دینی (religious pluralism)

هر چند در لابلای مطالب گذشته تا حدی مفهوم پلورالیسم دینی روشن شد و به دست آمد که تکثر گرایی در حوزه های مختلف از قبیل: حوزه معرفت، فرهنگ، سیاست، حقوق، اخلاق و... قابل طرح است که یکی از مهم ترین حوزه ها حوزه دین است و با توجه به این که دین و مذهب همواره بیشترین دل مشغولی بشر را به خود اختصاص داده است و بیشترین سرمایه های مادی، معنوی، هنری، نیروی انسانی و... را بشر در طول تاریخ صرف این مقوله کرده است، اهمیت این بحث بیشتر آشکار می شود. بیشتر جنگ ها و درگیری ها در طول تاریخ بر سر دین بوده است. حال با پذیرش این بینش که حقیقت و رستگاری منحصر در آئین خاصی نیست و یا هر یک از آئین ها بهره ای از حقیقت دارند و همه دین ها می توانند مایه نجات و رستگاری باشند، هیچ آئینی نیست که حق مطلق باشد و... دیگر نزاع بین حق و باطل مفهومی نخواهد داشت و همه جنگ ها و خصومت ها و درگیری ها و جدال های بین ارباب ادیان رخت بر خواهد بست و جای آن را صفا و صمیمیت و یک دلی و زندگی مسالمت آمیز خواهد گرفت.

### ۴ - تاریخچه پلورالیسم

چنانکه اشاره شد، خاستگاه و زادگاه پلورالیسم، غرب است، در گذشته هر کسی که در کلیسا دارای مناصب متعدد بود و یا اعتقاد داشت یک فرد می تواند در کلیسا چند منصب داشته باشد، پلورالیست گفته می شد. پلورالیسم دینی در مفهوم مصطلح آن در عصر حاضر توسط جان هیک (متولد ۱۹۲۲ م) مطرح و ترویج شد. جان هیک کشیشی مسیحی است که در ۱۹۴۰ به کلیسای پروتستان انگلستان پیوست. او که با هندوها و یهودیان همکاری می کرد انسان های بی آزار و پاکی را مشاهده می کرد که معتقد به ادیان دیگر بودند. این ارتباط ها باعث شد که انحصار گرایی دینی را بر نتابد. او پلورالیسم دینی را عمدتاً بر دو پایه استوار می بیند:

یکی تنوع فهم ها از متون دینی و دیگری تنوع تفسیرها از تجارب دینی و همین امر را سر پیدایش و صحبت پلورالیسم درون دینی و بیرون دینی می پندارد و درباره نتایج پلورالیسم می گوید: پلورالیسم فهم متون، مدلول روشنی که دارد این است که هیچ تفسیر رسمی و واحد از دین و لذا هیچ مرجع و مفسر رسمی از آن وجود ندارد (پلورالیسم دینی). بدین ترتیب جان هیک تفکر پلورالیسم دینی را بر دو تفکر انحصار گرایی و شمول گرایی ترجیح داده و می گوید:

این فرضیه ممکن و در واقع فرضیه جذابی است- هم چون جانشینی برای شکاکیت مطلق- که بنا بر آن سنن دینی بزرگ جهان، بیانگر تصورات و ادراکات متفاوت بشری از یک واقعیت الهی نامتناهی و پاسخ آنها به آن هستند (همان، معرفت ش ۱۴).

قابل توجه است که جان هیک ایده خود را از بحث تفکیک «نومن» از «فنومن» که کانت مطرح کرده، گرفته است که میان خدا با افراد انسانی فرق می گذارد، و این که ما نمی توانیم به حقیقت اشیاء «نومن» دسترسی داشته باشیم بلکه تنها مظهر و جلوه ای از حقایق «فنومن» را درک می کنیم و همین ظهور حق در مظاهر و چهره های مختلف، هم سر تفاوت ادیان و هم دلیل حقانیت همگی آنها است و بدین ترتیب به کثرتی اصیل در حوزه ادیان می رسد. بنابراین پلورالیسم دینی از منظر پدیدار شناسی عبارت از این واقعیت است که ادیان بزرگ جهان تشکیل دهنده برداشتهای متفاوت از یک حقیقت غایی و مرموز اولوهی هستند. به بیانی دیگر، ادیان مختلف جریان های متفاوت تجربه دین هستند که هر کدام در مقطع متفاوتی از تاریخ بشر آغاز گردیده است، و خود آگاهی عقلی خود را درون یک فضای فرهنگی باز یافته است.

در اینجا تنها از جان هیک به عنوان پایه گذار پلورالیسم دینی یاد شد، ولی باید توجه کرد که همزمان با او افرادی همچون ویلفرد کنت ول اسمیت، نینیان سمارت، رایموند و باینکار و... نیز در این زمینه تلاش کرده اند. در ایران نیز افرادی همچون عبدالکریم سروش در این عرصه تلاش های فراوانی کرده اند، نامبرده در دیباچه کتاب صراط های مستقیم آورده است:

نه تشیع اسلام خاص و حق محض است و نه تسنن (گر چه پیروان این دو طریقه هر کدام در حق خود چنان رأی دارند) نه اشعریت حق مطلق است نه اعتزالیّت، نه فقه ما کلی نه فقه جعفری، نه تفسیر فخر رازی نه تفسیر طباطبائی، نه زیدیه، و نه وهابیه و نه همه مسلمانان در خدانشناسی و پرستش شان عاری و بری از شرکند، و نه همه مسیحیان





درک دینی شان شرک آلود است. دنیا را هویت های ناخالصی پر کرده اند و چنان نیست که یک سو حق صریح خالصی نشسته باشد، و سوی دیگر ناحق غلیظ خالص. وقتی بدین امر اذعان کنیم، هضم کثرت، برای ما آسان تر و مطبوع تر می باشد. و در جای دیگر آورده است: ... همین ملاحظات بدیهی است که آدمی را وا می دارد تا پهنه هدایت و سعادت را وسیع تر بگیرد و کید شیطان را به تعلیم قرآنی ضعیف ببیند، و برای دیگران هم حظی از نجات و سعادت و حقانیت قائل شده، و روح پلورالیسم همین است.

صاحب نظران مسلمان دیگری همچون محمد آرکون و فضل الرحمن از شمال آفریقا و شبه جزیره هند چنین نظریاتی دارند.

### ۵ - بررسی دیدگاه پلورالیسم

از منظر عقل: قبل از ورود به بحث، تذکر این نکته لازم است که آنچه محتوای یک بینش و جهان بینی را تشکیل می دهد عبارت است از هست ها و نیست ها؛ آنچه که بعد نظری یک مکتب را تشکیل می دهد، و در تعالیم دینی به آن «اصول دین» و اعتقادات اطلاق می شود. در مقابل بعد عملی مکتب که از بایدها و نبایدها حکایت دارد و اصطلاحا به آن ایدئولوژی گفته می شود. هر چند بعد عملی فروع و شاخه های یک مکتب است که ریشه در بعد نظری داشته و بر آن اساس بنا می شود، اما به هر حال تفکیک این دو از هم امری ممکن و فضای حاکم بر هر کدام متفاوت با دیگری است. در بعد نظری امر و نهی، باید و نباید، تساهل و تسامح، تسالم و خشونت و... معنا ندارد، مثلا اگر مساحت یک زمین صد متر مربع است، نمی توان گفت باید هشتاد متر مربع، یا صد و بیست متر مربع باشد. چنانکه نمی توان در موارد اختلاف نظر بین دونفر گفت: کمی شما کوتاه بیا و کمی رفیق شما. مثلا اگر به فردی که زمینی را مساحی کرده و علم دارد که صد و بیست متر مربع است بگوییم: چون طرف مقابل شما معتقد است زمین هشتاد متر مربع بیشتر نیست، بیست متر مربع شما کوتاه بیا و بیست متر مربع او و شما علم خود را و قطع خود را تغییر بده و از این پس علم داشته باش که این زمین صد متر مربع است! آیا این امور تأثیر در حقیقت متراژ زمین دارد؟ آیا بر فرض که فرد اول قبول کند، واقعا زمین هم بیست متر مربع کم می شود؟



بر این اساس از پلورالیست می پرسیم، مراد شما از این که همه ادیان بزرگ بهره ای از حقیقت دارند و یا همه صوابند چیست؟ مسیحیان قائل به تثلیث هستند و مبدأ عالم را اقانیم ثلاثه می دانند، و مسلمانان قائل به توحید، در خارج نیز یا خداوند واقعا یکتا است- که حق همین است- و یا سه گانه (اب و ابن و روح القدس) ، آیا با تساهل می توان مشکل را حل کرد؟ و مثلاً بگوییم نه حرف مسلمانان نه حرف مسیحیان، بر روی دو توافق و تسالم کنیم و مبدأ عالم را دوگانه قبول کنیم؟ تمام هست ها و نیست ها واقعا چنین هستند و هر چند ما حقیقت را ندانیم ولی تکثر گرایی نیز معقول نخواهد بود.

بنابراین در اصول دین و جهان بینی ، تساهل، تسامح ، تسالم و ..راهی ندارد، تنها باید با بحث و بررسی و تعقل و تفکر منطقی حق را از ناحق ، و صواب را از ناصواب تشخیص داد، بله در مقام مباحثه و گفتگو باید ادبیات انسانی مراعات شود و فضای مناظره، فضایی متین، و با اخلاق انسانی و به تعبیر قرآن «جدال احسن» باشد. «و جادلهم بالتي هي احسن».

برای روشن تر شدن مطلب، مثال های دیگری زده می شود: مسیحیان می گویند حضرت محمد(ص) پیغمبر خدا نیست، مسلمانان می گویند هست، حال آیا جمع بین این دو نظر جمع بین نقیضین و محال نیست ؟ همچنین مسیحیان قائلند که گوشت خوک و شراب حرام نیست، مسلمانان قائلند حرام هست، جمع این دو نقیضین چگونه است؟ از نظر مسیحیت روزه صمت(سکوت) جایز است از نظر اسلام نیست و اکثریت قریب به اتفاق احکام شرعی چنین است، در اصول هم که مشخص شد. در توحید و نبوت و امامت و قرآن و انجیل و... اختلاف در حد هست و نیست یعنی نقیضین است.

بله در مقام عمل و در زندگی اجتماعی می توان به صورت مسالمت آمیز در کنار هم زندگی کرد و ضمن محترم شمردن عقائد همه شهروندان، هر کس مطابق احکام شریعت خود رفتار کند.

خلاصه این که در مقام نظر حق یکی است و هر کس حق را نپذیرد گمراه است، هر چند خود نداند. ولی در مقام عمل می توان با او رفتار با مسلمان را معمول داشت. چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، می توان افراد را از منظر کلام متفاوت با فقه دانست، یعنی از منظر کلام ممکن است افرادی غیر مسلمان باشند، ولی از دیدگاه فقهی، مسلمان و تمام احکام اسلام بر آنها مترتب باشد، ولی باید توجه کرد که این امر نظر پلورالیست ها را تأمین نمی





کند و ادعای آنها کاربردهای دوم و سوم و چهارم مذکور در بحث کاربردهای مفهوم واژه «پلورالیسم دینی» است.

پس، از میان این دلیل کلی، می توان به برخی دلائل عقلی بر رد پلورالیسم به شرح زیر اشاره کرد؛ این دلائل برخی پاسخ حلی و برخی نقضی و برخی دفع دخل مقدر است.

الف - نتیجه پذیرش پلورالیسم- با توجه به مطالب گذشته- انکار بدیهیات حتی استحاله اجتماع نقیضین و مانند آن است و در این صورت باید به سوفیسم و شکاکیت مطلق قائل شد که نتیجه این باور، انکار همه حقایق از جمله همین باور(پلورالیسم) خواهد بود. به عبارت دیگر قبول پلورالیسم نتیجه ای جز انکار آن در پی نخواهد داشت، چون این بینش در ذات خود دارای تناقض و ناسازگاری است، گزاره هایی از قبیل همه چیز حق است، همه چیز باطل است، همه چیز در حال تغییر است، همه چیز نسبی است، هر خبری دروغ است، گزاره هایی است که اگر صادق باشند، کاذبند. بنابراین در درون خود ضد خود را دارند(دقت شود).

ب - تناقض و خود سوزی پلورالیسم را با بیان دیگری نیز می توان تقریر کرد، و آن این که اعتقاد به این گزاره که همه ادیان حقند، یا همه ادیان بزرگ هستند باعث می شود که حقانیت اسلام به عنوان یکی از ادیان بزرگ و آخرین آنها ثابت شود. و از آنجا که این آیین برحق، مهر بطلان بر همه آئین های دیگر می زند پس همه آیین ها به غیر از اسلام باطل و ناصواب هستند، و از اینجا به دست می آید که پلورالیسم باطل و ناصواب است. به بیان دیگر اسلام خود را خاتم آیین ها و شرایع و ناسخ شریعت های پیشین می داند، با قبول آن، همه آیین ها و شرایع قبلی منسوخ و باطل خواهد بود و این یعنی نفی پلورالیسم.

ج - حکم عقل و عقلا به پذیرش و پیروی آخرین پیام: پس از قبول حقانیت اسلام به عنوان آیین الهی، این پرسش مطرح می شود که، اسلام کامل تر از آیین های گذشته است یا مساوی و یا ناقص تر از شرایع گذشته؟ قول دوم و سوم محال است که صحیح باشد. یعنی خداوند حکیم محال است آیین ناقص تر را که نمی تواند بندگان را به کمال نهای برساند، بر آیین کامل تر ترجیح دهد. و در صورت تساوی نیز آیین آخر زائد و غیر حکیمانه است، پس آیین اسلام کامل ترین آیین ها است و عقل به پیروی و پذیرش این

آیین کامل و آخرین پیام حکم می کند. بنابراین باید همه آیین ها را کنار گذاشت و به این آیین عمل کرد، که در این صورت جایی برای پلورالیسم باقی نمی ماند.

د - این که پلورالیست ها می گفتند همه ادیان بزرگ برحقند، سخن صوابی نیست، زیرا اولاً بزرگی هرگز دلیل بر حقانیت نیست، ثانیاً معیار بزرگی و کوچکی چیست؟ و چند دین بزرگ محسوب می شوند، پنج دین؟ ده دین؟ صد دین؟ هر رقمی که گفته شود، بی دلیل خواهد بود و می توان رقم دیگری پیشنهاد کرد. بنابراین باید گفت هر دین و هر آیینی حق است، در این صورت هم فرد دیندار بر حق است هم بی دین. هم موحد بر حق است، هم مشرک، هم خوب حق است هم بد. هم عادل حق است و هم ظالم. در این صورت آیا مفهومی برای حق و ناحق، صواب و ناصواب باقی می ماند؟ و این آیا مفهومی جز تعطیلی عقل و علم خواهد داشت؟

ه - این مطلب که پلورالیست ها مطرح می کنند که در صورت عدم پذیرش پلورالیسم باید معتقد شویم که اکثریت مردم بر باطل و ناحق و جهنمی خواهند بود، نیز مورد مناقشات فراوان است، زیرا اولاً در فضای علم و عقلانیت باید نظر اکثریت عقلا و علما مد نظر باشد، ثانیاً اکثر مردم فطرتاً مسلمانند و پذیرای حق، و معاندین و حق ستیزان در اقلیتند، و به همین دلیل هم سرانجام اکثریت انسان ها به سعادت نهایی و کمال و مقصد الهی خواهند رسید. و ثالثاً اگر عمل پسندیده ای از فردی که عقاید باطل دارد، صادر شود، اجر او ضایع نخواهد شد «ان الله لا یضیع اجر المحسنین»، یا اجر دنیوی به او تعلق خواهد گرفت و یا دست کم تخفیف کیفر شامل حالش خواهد شد و رابعاً برای تحقق هدف نهایی آفرینش، کمیت و کثرت افراد به تنهایی معیار نیست، و به مقصد رسیدن عده ای معدود نیز ارزش آفرینش، این عالم را دارد، حتی از نظر کمی نیز اکثر افراد سرانجام به مقصد خواهند رسید. خلاصه پذیرش نکات فوق مستلزم پذیرش پلورالیسم نیست.

و - این که پلورالیست ها می گویند هر یک از ادیان حظی و بهره ای از حقیقت دارند نیز با یک بیان قابل قبول است. و آن این که دین خاتم همه خوبی ها و محاسن و حقایق آیین های الهی را در خود جمع کرده است مثلاً اگر واقعا مسیحیت طرفدار حسن خلق هستند، این امر در اسلام نیز هست و در یک کلام قرآن به تعبیر خود «مهیمن» همه کتاب های آسمانی و شرایع پیشین است.





اما اگر مراد این است که مسیحیت حسنی دارد و بهره ای از حقیقت دارد که در اسلام نیست (که ظاهراً مراد پلورالیست ها همین است) این سخن باطل است، در بحث دلائل نقلی بیان جامعیت و کمال اسلام خواهد آمد.

### ۶- بررسی پلورالیسم از منظر قرآن

پلورالیست های وطنی برای اثبات مدعای خود مستندات از قرآن، نهج البلاغه، حافظ، مولوی و... ارائه می کنند که ابتدا باید استدلال ها و مستندات نقلی آنها مورد بررسی قرار گیرد و سپس به دلائل نقلی بطلان پلورالیسم- که محیط اصلی بحث است- پرداخته شود. در قرآن چند آیه به عنوان شاهد و مستند معتقدات طرفداران پلورالیسم نقل می شود که عبارت است از:

۱-۶- إن الذین آمنوا والذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم و لا هم یحزنون. به یقین کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آوردند و یهودیان و نصرانی ها و صابئین (ستاره پرستان) آنهائی که به خداوند و روز جزا ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، اجرشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین خواهند شد (بقره، ۶۲).

کیفیت استدلال - به اختصار- این گونه است که آیه می فرماید: راه حق و مأجور بودن و رهایی از ترس و اندوه تنها اسلام نیست. بلکه انسان می تواند یهودی، نصرانی، و یا صابئی باشد و در عین حال رستگار، و این در واقع همان پلورالیسم و تکثر گرایی است. برای فهم بهتر مراد آیه باید ابتدا چند نکته به عنوان مقدمه مطرح شود:

نکته اول: اندیشه برگزیدگی قوم یهود و بنی اسرائیل- که امری وجدانی است- در آیات متعددی در قرآن مورد توجه قرار گرفته است. از جمله «لا یدخل الجنة اِلا من کان هوداً او نصاری...» داخل بهشت نمی شود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد «و قالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحبائه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل اَنتم بشر ممن خلق» (مائده ۱۸)

یهود و نصاری گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم، (ای پیامبر! به آنها) بگو پس چرا خدا شما را به سبب گناهانتان عذاب می کند (پسران و دوستان خدا نیستند) بلکه شما بشری از مخلوقات خدا هستید. «قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ، ولا یتمنو نه ابدال...» (جمعه) ای کسانی که یهودی شده اید! اگر گمان

می کنید که فقط شما دوستان خدا هستید- جدای از سایر مردم- پس اگر راست می گوئید، آرزوی مرگ کنید، در حالی که هرگز آرزوی مرگ نمی کنید.... آیات دیگری - که اتفاقاً معنای نزدیکی به این آیه دارد- آیات ۸۰، ۸۱ و ۸۲ بقره است.

وقالوا لن تمسنا النار إنا إيماناً معدودة قل اتخذتم عند الله عهداً فلن يخلف الله عهداً ام يقولون على الله مالا تعلمون. بلى من كسب سيئة و احاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون. والذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون. و (اهل كتاب) گفتند: آتش جهنم به ما اصابت نمی کند(ما جهنم نخواهیم رفت) مگر چند روز محدود، بگو: آیا از خداوند پیمانی گرفته اید که او تخلف نخواهد کرد، یا این که آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید.(آنچنان که اینان می پندارند نیست) بلکه هر کسی که کار بدی کند و خطا و گناه او را احاطه کند (قهرا راه فراری ندارد) در نتیجه اینها اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند و کسانی که ایمان آورند و عمل شایسته انجام دهند، اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند.

خلاصه این نکته این که، برخی اهل کتاب به ویژه یهودیان خود را تافته جدا بافته می دانند که به نمونه هایی از آیات اشاره شد.

نکته دوم: الفاظ و واژه هایی از قبیل: مومن، مسلمان، یهود، نصرانی و ... به خودی خود موجب اجر اخروی و سعادت جاودانه و دوری از جهنم نیست، بلکه آنچه باعث نجات است، حقیقت ایمان به مبدأ و معاد و انجام اعمال صالح بر اساس ایمان مذکور است. قرآن هم از باب تأکید حتی پیامبران الهی را نیز مشمول این حکم می داند، که صرف نام رسول خدا(ص) یا ولی الله کارساز نیست. مثلاً نسبت به پیامبران می فرماید: «ولو اشركوا لحبظ ما كانوا يعملون»(انعام ۸۸) اگر (پیامبران نیز) مشرک شوند، تمام اعمال آنها بر باد می رود، و درباره فردی که در مسیر کمال به مقام والایی دست یافته و مستجاب الدعوه شده بود(بلعم باعورا) می فرماید: ولو شئنا لرفعناه بها ولكنك اخلد الى الارض واتبع هواه فمثل كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث... و اگر می خواستیم مقام او را به وسیله آیاتی که به او دادیم بالا می بردیم، اما او به زمین(دنیا) گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد.(بنابراین مقامت او را گرفتیم) از این رو مثل او مثل سگ است که اگر به او حمله کنی، له له می کند و اگر رهایش کنی نیز له له کرده و زبان از کام بیرون می آورد.





نکته سوم: در این آیه بین ایمان صدر آیه «ان الذین آمنوا و الذین...» و ایمان بعد از آن «من آمن بالله...» فرق وجود دارد (المیزان ج ۱۶۲) و خداوند نفرمود «من آمن منهم بالله» که کسی گمان کند نام گذاری تنها منشأ نجات است و فایده ای دارد. خلاصه حکم ایمان ابتدای آیه - که صرف نام است - با ایمان بعدی که واقعیت خارجی دارد، تفاوت وجود دارد. (آیات ۸۲ - ۸۰ بقره نیز این مطلب را کاملاً بیان می فرماید)

اکنون با توجه به مقدمات مذکور، مفهوم آیه این است: از مسلمان، یهود، و نصارا، و صائین هر کس - واقعاً - به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد و بر اساس این ایمان عمل صالح انجام دهد، مأجور خواهد بود و ترس و اندوهی بر او نیست. برای آیه، تفاسیر متعددی ارائه شده است از جمله یکی این که اگر یهود و نصاری و مانند آنها به دستورات پیامبر و شریعت خود عمل کنند، حتماً باید به اسلام و پیامبر اسلام ایمان آورند، زیرا پیامبران و کتب آنها به طور مکرر مژده آمدن پیامبر اسلام را داده اند و آنچه حضرت را معرفی کرده اند که اهل کتاب پیامبر اسلام را همانند فرزندان خود می شناسند (بقره، ۱۴۶) بنابراین مقتضی ایمان به خدا و روز قیامت و ایمان واقعی، ایمان به اسلام و پیامبر آن است، و در این صورت نجات این افراد - که اکنون مسلمان و مومن واقعی هستند - قطعی است. و اگر قرآن در سوره مائده آیه ۶۸ می فرماید: «قل یا اهل الکتاب لستم علی شی حتی تقيموا التوراة والانجیل و ما انزل الیکم من ربکم» مراد همین است. یعنی بگو ای اهل کتاب! شما هیچ ارزشی نخواهید داشت تا آن که تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است را برپا دارید و از جمله به پیامبر اسلام که خبرش برایتان آمده است ایمان بیاورید.

بنا بر تفسیر دوم، این آیه در صدد پاسخ دادن به پرسشی است که برای بسیاری از مسلمانان در صدر اسلام مطرح بود و آن این که اگر تنها راه نجات اسلام است، پس تکلیف پدران آنها که پیامبر و اسلام را درک نکرده و مرده اند چه خواهد شد؟ این آیه پاسخ می دهد که هر کس در زمان خود به پیامبر زمان خود و کتاب مربوط ایمان آورده است و مطابق این ایمان عمل صالح انجام داده است، اهل نجات خواهد بود. بنابراین یهودیان و مسیحیانی که به پیامبر زمان خود ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، اهل نجاتند. این مطلب از شأن نزول آیه نیز به دست می آید (تفسیر نمونه، ۱، ۲۴۸).

در سومین برداشت گفته اند پیروان آئین های دیگر، در صورتی که بر اثر أستضعاف فکری و یا دلیل دیگری از اسلام و آخرین پیام الهی بی اطلاع باشند و به همین دلیل مسلمان نشده باشند ولی به آئین خود ایمان داشته و بر اساس ایمان مذکور، عمل صالح انجام دهند، اهل نجات خواهند بود. چون در این صورت ایمان واقعی همراه با اعمال صالح دارند و حتما مأجور هستند. (تفسیر نور، ۱، ۱۲۸)

۲-۶- ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصارى من آمن بالله واليوم الآخر و عمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون» و کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی و صابئی و مسیحی اند، هر کس به خدا و روز جزا ایمان آورده باشد و عمل صالح انجام دهد، در این صورت نه ترسی بر او است و نه آندوهگین خواهد شد. اکنون این آیه را مورد بررسی قرار می دهیم (مائده، ۶۹).

بررسی آیه : الف- به این آیه نیز همچون آیه قبلی به این صورت استدلال شده است. از این آیه استفاده می شود که شرط نجات ورستگاری، تنها سه امر است: ایمان به خدا، ایمان به روز جزا، و انجام عمل صالح ، و شرط دیگری مانند اسلام و ایمان به پیامبر آخرالزمان قید نشده است . پس پیرو هر آیینی که سه شرط مذکور را داشته باشد، اعم از یهود ، نصارا و زردشتی و... اهل رستگاری خواهد بود.

ب - پاسخ این آیه نیز تقریباً شبیه آیه ۶۲ سوره بقره است و آنچه آنجا گفته شد، اینجا نیز صادق است، آنچه در اینجا مطلب را روشن تر می کند، آیات قبل و بعد از این آیه است، در آیه ۶۸ می فرماید:

قل يا اهل الكتاب لستم على شي حتى تقيموا التورته و الانجيل و ما انزل اليكم من ربكم، و ليزيدن كثيراً منهم ما انزل اليك من ربك طغياناً و كفراً فلا تأس على القوم الكافرين. بگو ای اهل کتاب! تا هنگامی که به تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، عمل نکنید (هیچ ارزشی ندارید و) بر هیچ (آیین برحق) نیستید، به یقین آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه نداشته باشید. در شأن نزول این آیه نقل شده است (مجمع البیان، ۴، ۱۵۴).

گروهی از یهود خدمت پیامبر (ص) رسیدند و گفتند: آیا شما بر این که تورات از نزد خدا است، اقرار ندارید؟ پیامبر (ص) فرمود: چرا. گفتند: ما نیز به آن ایمان داریم و به غیر





از آن به چیز دیگری ایمان نداریم. این آیه نازل شد که ایمان واقعی به تورات مستلزم ایمان به اسلام و پیامبران نیز خواهد بود. (طبرسی، ۴، ۱۵۴) و خداوند در پایان آیه به پیامبر (ص) دلداری می دهد که از تکذیب یهود اندوهگین نباش، عادت ایشان تکذیب پیامبران و حق است. بنابراین، آیه ۶۹ توسط این آیات توضیح داده می شود به این صورت که ایمان واقعی زمانی است که همه احکام و تعالیم تورات را برپای داریم و از جمله به پیامبر اسلام که بشارت او در تورات آمده است، ایمان آورید. و در آیه بعد هم بر مطلب تأکید می کند که اینان ایمان واقعی ندارند در گذشته پیامبران را تکذیب کرده و کشتند. اکنون نیز تکذیب می کنند و اگر دست پیدا کنند، آنها را خواهند کشت. آیه ۷۰ مائده چنین است:

لقد أخذنا میثاق بنی اسرائیل و ارسل الیهم رسلا کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون. به یقین از بنی اسرائیل پیمان سخت گرفتیم و پیامبرانی به سویشان فرستادیم، هر بار پیامبری حکمی بر خلاف دلخواهشان برایشان آورد. گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند.

این رفتار حکایت از عدم ایمان اینها در گذشته و حال دارد. به هر حال این آیه هم همانند آیه ۶۲ بقره اگر بر بطلان پلورالیسم دلالت نداشته باشد، قطعاً بر صحت آن دلالت ندارد و حاصل مفهوم دو آیه این شد که صرف عنوان نمی تواند موجب نجات باشد، آنچه موجب نجات است، ایمان واقعی به آنچه از سوی خدا نازل شده می باشد، و هنگامی که ثابت شد آخرین چیزی که نازل شده قرآن و آخرین پیامبر. رسول اسلام است، تنها ایمان به این آیین موجب نجات خواهد بود.

۳-۶- « لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی... » ( بقره، ۵۶ ) وجه استدلال آنها از آیه مذکور به این صورت است که کسی حق ندارد دیگران را به دین خاصی اکراه کند، از این آیه می توان نتیجه گرفت که همه دین ها مورد قبول خداوند متعال و قرآن بوده است، چون اگر غیر از این بود، از باب نهی از منکر - که عمومیت دارد- باید دیگران از قبول دینی غیر از اسلام نهی ، و بر دین اسلام اکراه شوند. این تقریر و تقاریری شبیه این می تواند مستند طرفداران پلورالیسم دینی باشد.

پاسخ : باید دید مفاد آیه چیست؟ آیه حکایت از یک امر تکوینی و خارجی دارد، و یا یک امر اعتباری و انشایی؟



آیا دین که عبارت است از مجموعه باورهای قلبی و اعمالی که مبتنی بر اعتقادات مذکور انجام می شود، اکراه می پذیرد؟

آیا دین می تواند علم و آگاهی و یا باورهای قلبی و یا محبت ها و کشش های درونی افراد را با زور و اجبار تغییر داد؟ مثلاً کسی اعتقاد دارد که الان روز است آیا با شلاق می توان اعتقاد او را عوض کرد؟ و اگر کسی، دیگری را دوست ندارد، آیا می توان با زدن و زور و اکراه محبت فرد مذکور را در دلش ایجاد کرد؟

پاسخ پرسش های فوق روشن است. بنابراین مفاد آیه از موضوع مورد بحث کاملاً بیگانه است، امر به معروف و نهی از منکر از مقوله تشریحی و اعتباری و انشایی است و متعلق آن نیز همین امور خواهد بود. مفاد آیه این است: دین اکراه نمی پذیرد. بنابراین نمی توان در آن اکراه کرد، یا نکنید، زیرا بی فایده است. ذیل آیه «قد تبين الرشد من الغي» نیز شاهدهی است بر همین مطلب، توضیح این که دین اسلام و پیامبر آن با دلائل و براهین روشن و منطبق بر عقل، راه و چاه را آنچنان روشن کرده است. که حقانیت دین اسلام، مانند روز روشن است. در این صورت اکراه لازم نیست و فایده و نتیجه ندارد چون کسی که روز روشن را باور کرده، نیاز به اکراه ندارد و آنکه چشم خود را بر حقیقت بسته، نیز اکراه برایش فایده ای ندارد، (المیزان، ۲، ۴۸۳).

خلاصه مفهوم آیه این است: در دین اکراهی نیست زیرا رشد و غی کاملاً روشن شده و هر که خواهان هدایت باشد، راه برایش روشن است.

این آیه نه تنها بر پلورالیسم دلالت ندارد که سیاق آیه - به ویژه واژه «الذین» محلی به الف و لام - و... بر خلاف بینش کثرت گرایی دلالت دارد. یعنی اولاً «الذین» دلالت دارد که هر آیینی مقبول نیست بلکه تنها آیین معروف و شناخته شده (اسلام) مورد نظر است. ثانیاً «قد تبين الرشد من الغي» دلالت دارد که بعضی از بینش ها غی و گمراهی است. ثالثاً مفاد آیه جنس دین است - که چنانکه گذشت - اکراه بردار نیست.

۴-۶- «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه...» مؤده بده به بندگان من

کسانی که سخن (اقوال مختلف) را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند (زمر ۱۷ و ۱۸). این آیه هم بر آزادی بیان دلالت دارد و هم بر آزادی انتخاب آیین و مرام. بدیهی است که آزادی بیان و آزادی انتخاب مکتب، جز با تکثر گرایی و پلورالیسم سازگار نیست،





چون چگونه می توان تصور کرد که حرف یکی و آیین یکی باشد در عین حال، احسن و غیر احسن داشته باشد و انسان نیز مختار باشد که یکی را برگزیند؟

این آیه به اهل فهم و عقلا که دیدگاهها و اقوال و بینش ها را بررسی می کنند، مژده داده است (کافی، ۱، کتاب العقل حدیث ۱۲) و غور و بررسی در دیدگاه های مختلف مستلزم به رسمیت شناختن همه آنها است.

پاسخ : اولاً سیاق آیات خلاف برداشت فوق را افاده می کند که می فرماید: «... یا عباد فاتقون . الذین اجتنبوا الطاغوت أن یعبودها و أنابوا إلى الله لهم البشری فبشر عباد. الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم أولوالالباب.» (زمر ۸ - ۶) ای بندگان من! تقوا پیشه باشد. (بندگان متقی الهی) کسانی (هستند) که از پرستش طاغوت اجتناب کرده و به سوی خداوند بازگشته اند. مژده از آن آنها است. پس به بندگان من مژده بده کسانی که اقوال را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند، اینها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و اینان صاحبان خرد هستند.

سیاق دلالت دارد که مژده تنها برای بندگان عاقل و خدا پرست و تقوا پیشه (مومنان واقعی) است، نه هر منحرف و گمراهی که در مقابل طاغوت ها کرنش می کند. ثانیاً، در این که اصول عقائد را هر مکلفی باید از راه تحقیق و تفحص و تعقل به دست آورد، تردیدی نیست. آیه فوق نیز تنها بر همین مطلب دلالت دارد، اما این که محصول این بررسی چه خواهد شد، مورد بحث است که اگر غرض و مرضی نباشد جز به اسلام منتهی نمی شود. ثالثاً: انتخاب احسن، و مهتدی به هدایت الهی شدن، خلاف تکثر گرایی است، چون احس و صراط مستقیم هدایت - چنانکه هم برهان عقلی به آن قائم است و هم از نقل به دست می آید - متکثر نخواهد بود که اگر باشد، خلاف حکمت است و خواهد آمد که صراط مستقیم الهی یکی بیش نیست که از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است. از منظر هندسه نیز بین دو نقطه - دنیا و بهشت - بیش از یک خط مستقیم نمی توان تصور کرد.

## ۷- دلایل قرآن بر بطلان پلورالیسم

۷-۱- «و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین» و هر که غیر از اسلام دین دیگری برگزیند، هرگز از او قبول نمی شود و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود (آل عمران، ۸۵).

در دو آیه قبل از این آیه آمده است: «أفغير دين الله يبغون و له اسلم من فى السموات والارض طوعاً و كرهاً و اليه يرجعون» آیا جز دین خدا را می جویند در حالی که هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه تسلیم اوست و به سوی او باز می گردید(آل عمران، ۸۳).

در شأن نزول این آیه آمده است: اهل کتاب خدمت پیامبر (ص) به نزاع برخاستند و درباره حضرت ابراهیم (ع) اختلاف کردند و هر یک مدعی بودند و گمان می کردند ابراهیم به آیین آنها سزاوارتر و نزدیک تر است، پیامبر(ص) فرمود: هر دو فرقه (یهود و نصارا) از آیین ابراهیم بیگانه هستند، آنان خشمگین شده و گفتند به خدا قسم! ما به داوری تو راضی نیستیم و هرگز به آیین تو در نخواهیم آمد، آنگاه این آیه نازل شد «آیا غیر دین خدا را می جویند...» (طبرسی، ۲، ۱۳۳).

از این دو آیه چند نکته فهمیده می شود: یکی این که دین خدا تنها اسلام است و آیین های دیگر تحت عنوان یهود و نصارا و... مورد پسند و تأیید خداوند متعال نیست. نکته دوم این که افراد در گزینش کیش و آیین آزاد نیستند که با دلخواه خود هر آیینی - هر چند کفرآمیز - را انتخاب کنند بلکه خداوند تنها دین حق را قبول می فرماید.

همچنین روشن می شود که با توجه به شأن نزول و سیاق آیات، مراد از اسلام در اینجا مفهوم لغوی آن نیست، بلکه مفهوم اصطلاحی آن یعنی شریعت حضرت محمد(ص) است، هرچند بر حسب مفهوم لغوی نیز تسلیم حق بودن جز با آیین اسلام به مفهوم اصطلاحی آن حاصل نمی شود، و کسی واقعاً مسلمان است که در مقابل اوامر و نواهی الهی تسلیم باشد، و به جای پیروی از اغراض نفسانی و ملی و سیاسی و... تابع حکم خدا باشد، و در این صورت، ضرورتاً باید مسلمان باشد، چون آخرین آیین، کامل ترین است و علاوه بر آن، پیامبران قبلی مژده آمدن پیامبر آخرالزمان را داده اند، در حالی که پیامبر اسلام (ص) خود را خاتم الأنبياء معرفی می کرد.

این دو آیه بر بطلان پلورالیسم بسیار صریح و به اصطلاح به « نص » نزدیک بوده و به هیچ وجه قابل توجیه و تأویل نیست.

۲-۷- « ولن ترضى عنك اليهود و النصارى حتى تتبع ملتهم قل إن هدى الله هو الهدى و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم مالک من الله من ولى و لا نصير». و هرگز یهودیان و نصارا از تو راضی نمی شوند مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: در حقیقت، تنها هدایت خدا است که هدایت (حقیقی) است، و پس از آن علمی که (نسبت به حقانیت





اسلام) برای تو حاصل شود، اگر از هوی و هوس های آنان (یهود و نصارا) پیروی کنی، (از تحت ولایت خدا خارج و) در برابر خدا ولی و یابوری نخواهی داشت (بقره، ۱۲۰).

یهود و نصارا از پیامبر تقاضای تسامح و تساهل و سازش داشتند، آیه فوق (طبرسی، ۱، ۴۴۶) نازل شد و آب پاکی بر دست همگی ریخت و همگان را مایوس کرد و با صراحت پیامبر را از سازش و تساهل نهی کرد.

این آیه نیز در رد تکثرگرایی دینی نص است چون اگر هر آیینی - و دست کم آئین های بزرگ آسمانی - حق بود، نهی پیامبر (ص) و تهدید او بر این که اگر از خواهش های اهل کتاب پیروی کنی ولایت خدا را از دست می دهی، جایی نداشت، بلکه در آن صورت خداوند باید به پیامبر (ص) می فرمود: حال که یهود و نصارا بر ملت و آیین خود اصرار دارند، تو سخت گیری نکن و بگو: هم آئین و راه شما به حق منتهی می شود، و هم آئین و راه من، در حالی که خداوند می فرماید: تنها هدایت خدا (آئین اسلام) حق است و تو نباید از آنها پیروی کنی که اگر چنین کنی، ولایت و نصرت الهی را از دست خواهی داد، و روشن است که هر که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت و شیطان است. «الله ولی الذین آمنوا، والذین کفروا اولیاء هم الطاغوت» خداوند ولی مومنین است، و ولی کفار طاغوت می باشد (بقره، ۲۵۶).

باید توجه کرد که این آیه به طور تلویحی و ضمنی ملت (آئین و کیش) یهود و نصارا را مردود و باطل اعلام می دارد، چون می فرماید: هرگز یهود و نصارا از تو خشنود نمی شوند تا این که از ملت (آئین) آنها پیروی کنی، و در ادامه می فرماید: اگر از هوی و هوس آنها پیروی کنی از تحت ولایت الهی خارج خواهی شد، که نتیجه ذیل آیه این می شود: ملت (آئین) یهود و نصارا چیزی جز مشتی از هوا و هوس ها و اغراض نفسانی نیست و «هدی الله» نقطه مقابل آن است. حال چگونه می توان گفت: هم «هدی الله» حق است و هم «اهواء یهود و نصاری» و ضد «هدی الله»؟!

نکته دومی که در آیه بر مغایرت کیش یهود و نصاری با اسلام و هدایت حق الهی دلالت دارد، این است که اهل کتاب اگر آئین الهی اسلام را مغایر با کیش خود نمی دیدند، قاعدتاً از پیامبر (ص) و آیین او خشنود بودند، و این عدم خشنودی که با واژه «لن ترضی» یعنی هرگز و تا ابد راضی نخواهند شد، بیان شده دلیل بر مغایرت کامل و همه

جانبه کیش آنها با آئین اسلام دارد به طوری که جمع بین آنها امکان پذیر نیست. پس اعتقاد به هر دو و پلورالیسم محال است.

۳-۷- «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ أَلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. فَإِنْ حَاجَّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مِنْ اتَّبَعَنَ وَقُلْ لِلَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ». به یقین، دین نزد خدا تنها همان اسلام است و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده با یکدیگر اختلاف نکردند مگر پس از آن که علم برایشان حاصل شد (از روی علم و آگاهی از حق روی برتافته و به اختلاف و پراکندگی روی آوردند)، و این اختلاف هم به خاطر حسد ورزی آنان بود و هر که به آیات خدا کفر ورزد، خداوند سریع الحساب است (و به سرعت نتیجه کفر او را به او خواهد رساند) پس اگر (ای پیامبر (ص)! اهل کتاب) با تو به مخاصمه برخاستند، بگو من تسلیم امر خداوند هستم و همچنین هر که از من پیروی کند، (نیز مسلمان و تسلیم امر الهی خواهد بود). و به اهل کتاب و مشرکان بگو آیا اسلام آورده اید؟ پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته اند، و اگر روی برتافتند، (بر توحرجی نیست بلکه) توتنها وظیفه رساندن پیام الهی را بر عهده داری، و خداوند نسبت به بندگان بصیر و بینا است (آل عمران، ۱۹ و ۲۰).

از این آیه نیز چند نکته به دست می آید، از جمله:

۱- دین نزد خدا تنها اسلام است، یعنی خدا تنها یک دین دارد آن هم اسلام. البته اسلام در اینجا به مفهوم لغوی آن مراد است، یعنی تسلیم حق بودن. این دین در هر زمان در چهره ای خاص تجلی کرده است، زمانی در چهره آئین حضرت نوح (ع)، زمانی در چهره آئین حضرت ابراهیم (ع) و زمانی هم به صورت آئین موسی (ع) و زمانی به صورت آئین عیسی (ع) و هم اکنون در چهره آئین حضرت محمد (ص) متجلی است، و روشن است که در هر عصری در همان چهره خاص از حقانیت برخوردار بوده و پس از نسخ آئین مذکور توسط آئین بعدی، آئین قبلی دیگر «اسلام» نیست. به این ترتیب همه پیامبران الهی و تمام پیروان راستین آنها مسلمان بوده اند، چنانکه در عصر حاضر تنها پیامبر اسلام (ص) و پیروان حقیقی او مسلمانند و دیگران مسلمان نیستند، و چون مسلمان نیستند آئینشان، دین خدا نیست بلکه کیش غیر الهی و غیر قابل قبول بوده و هرگز پیرو خود را به سعادت و فرجام نیکو نخواهد رساند.





۲- اهل کتاب که خود را پیروان آئین الهی می دانند، در عین علم و آگاهی نسبت به حق به اختلاف و تفرقه می پردازند و هیچ یک دیگران را بر طریق حق نمی داند و روشن است که اعتقادات مختلف و مغایر نمی توانند همه بر حق باشند، چنانکه این مطلب از آیه نیز به خوبی استفاده می شود.

۳- اختلافات مذکور از حقیقت بیگانه بوده و ریشه در حسد ورزی و هوا و هوس های پیروان یهود و نصارا دارد «بغیا بینهم» در نتیجه اینان هواپرست هستند و هواپرستی - عقلا و نقلا - انسان را هرگز به حق و سعادت رهنمون نخواهد شد.

۴- از این آیات به دست می آید که پیامبر (ص) و پیروانش مسلمان و تسلیم حق هستند و دیگران تنها با مسلمان شدن به هدایت و راهیافتگی دست خواهند یافت «اسلمت وجهی لله و من اتبعنی ... فإن اسلموا فقد اهتدوا» و اگر از اسلام روی برتافتند، هرگز به سعادت و حق دست نخواهند یافت «و إن تولوا فانما علیک البلاغ».

با توجه به نکات مذکور، اعتقاد به پلورالیسم و تکثر گرایی، خلاف صریح قرآن و از نظر قرآن مردود و باطل است.

۴- ۷- «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین أوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون. و قالت اليهود عزیز ابن الله و قالت النصری المسیح ابن الله ذلك قولهم بافواهم یضئهن قول الذین كفروا من قبل قاتلهم الله أنى یؤفکون . اتخذوا أعبارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله و المسیح ابن مریم و ما أمروا إلّا لیعبدوا إلهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون».(ای کسانی که ایمان آورده اید!) با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز باز پسین ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده اند، حرام نمی دارند، و به دین حق نمی گروند، کارزار کنید، تا با (کمال) خواری به دست خود جزیه دهند. و یهود گفتند: عزیز، پسر خدا است و نصاری گفتند: مسیح، پسر خدا ست. این سخن باطلی است که بر زبان می آورند و همانند گفتار کسانی است که پیش از این کافر شده اند. خدا آنان را بکشد( و از رحمت خود دور کند)؛ چگونه دروغ می گویند و از حق منحرف می شوند. اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی برگرفتند، در حالی که مأمور نبودند مگر آن که

خدای یگانه را بپرستند زیرا هیچ معبودی جز او نیست. او از آنچه شریک برایش قرار می دهند، منزّه است (توبه، ۳۱- ۳۹).

این آیات نیز بر بطلان پلورالیسم صریح است. نکات زیر را می توان از این آیات فهمید:

۱ - ۴ - ۷- اهل کتاب (یهود و نصارا و...) به خدا و روز قیامت ایمان ندارند. گر چه اهل کتاب معتقدند که به خدا و معاد ایمان دارند. زیرا اگر به خدا و قیامت ایمان داشتند، مرتکب این گناهان نمی شدند و به حرف پیامبر خدا عمل می کردند و.. ثانیاً حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمی کردند. مثلاً شراب را که حرام است، حلال نمی کردند... ثالثاً به دین حق (اسلام) می گرویدند، بنابراین اهل کتاب نه به خدا ایمان دارند نه معاد نه شریعت الهی.

۲ - ۴ - ۷- قرآن امر می کند با این افراد نه تنها مامشات نکنید و با تساهل و تسامح با آنان برخورد نکنید که با آنان بجنگید تا یا به حق باز گردند و یا با نهایت خواری مالیات خاصی (جزیه) پرداخت کنند، حال چگونه می توان گفت قرآن هم اهل کتاب را حق و اهل سعادت می داند و هم مسلمانان را؟

۳ - ۴ - ۷- دین حق تنها اسلام است و آنچه یهود و نصارا به عنوان دین انتخاب کرده اند، باطل است، و بدیهی است که دین باطل هرگز قادر نیست انسان را به سعادت رهنمون شود.

۴ - ۴ - ۷- اعتقاد یهود که خود را فرزندان خدا و یا عزیز را پسر خدا می دانند و باور نصارا که مسیح را پسر خدا می دانند در کفرآمیز بودن و گمراهی، همانند سخن بت پرستانی است که بت های سنگ و چوبی را دختران خدا می دانستند و آنها را می پرستیدند «ذلک ... یضاهنؤن قول الذین کفروا...»

۵ - ۴ - ۷- آنچه اهل کتاب قائلند، دروغ، انحراف از حق، و نسبت ناروا است و هرگز چنین باوری قادر نیست انسان را به حق برساند، چون حق خلاف و ضد این راه است.

۶ - ۴ - ۷- اعتقاد به ربوبیت احبار و رهبان و مسیح نه تنها شرک در ربوبیت و توحید افعالی است که منتهی به شک در الوهیت و معبودیت و سرانجام شرک عملی است، دقیقاً همانند شرکی که مشرکان زمان پیامبر (ص) به آن مبتلا بودند. زیرا بت



پرستان مذکور هرگز بت‌ها را قائم به ذات نمی دانستند (شُرک ذاتی نداشتند) و حتی بت‌ها را خالق خود نیز نمی دانستند و این بدیهی است، بلکه برای آنها تأثیر در سرنوشت و نوعی ربوبیت قائل بوده و به دلیل همین شرک در ربوبیت، آنها را شایسته اولوهیّت دانسته و لذا آنان را عبادت می کردند. خلاصه از این نظر نیز تفاوتی بین اهل کتاب و بت پرستان نیست، و طبعاً باطلند و منتهی به حق نمی شوند.

۷ - ۴ - ۷- قرآن، نه تنها همزیستی با اهل کتاب را بر نمی تابد که ذلت و خواری آنها را می طلبد «وهم صاغرون» آیا اهانت و استخفاف اهل حق عقلاً یا نقلاً روا است؟  
۸ - ۴ - ۷- مطالعه روایات که ذیل آیات مذکور نقل شده است، مطلب را روشن تر می کند. (رک. تفسیر نورالثقلین، ۲۰۱ تا ۲۱۰ و تفسیر البرهان، ۲۷۵ تا ۲۸۰ و الدر المنثور، ۲۲۸ تا ۲۳۰)

۵ - ۷- «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون.» (خداوند متعال) کسی است که پیامبرش (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) را با هدایت و دین حق (اسلام) فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز کند، هر چند مشرکان را ناخوش آید (توبه، ۳۳). در این آیه نیز چند نکته قابل توجه است:

۱ - ۵ - ۷- پیامبر اسلام (ص) و آئین او، هدایت و حق است. بدیهی است که حکمت خداوند اقتضا می کند آخرین آئین حق کامل تر و برتر از آئین های الهی و کیش های حق سابق باشد؛ در غیر این صورت، ارسال چنین پیامبری و نازل کردن چنین آئینی عبث و غیر حکیمانه بود. پس اسلام در مقایسه با همه ادیان الهی، کاملتر و برتر و ارجح از همه آنها است و عقل حکم می کند بین خوب و خوب تر، خوب تر انتخاب شود.

۲ - ۵ - ۷- هدف از ارسال پیامبر اسلام (ص) با هدایت و دین حق (آئین اسلام)، غلبه و پیروزی آن به همه ادیان و آئین ها بوده است، یعنی اراده تشریحیه خداوند بر این امر تعلق گرفته است که همه بندگان بر آئین اسلام باشند و جز آن آئین، حاکم نباشد و این امر نیز تحقق خواهد یافت، چنانکه در آیه قبل از این آیه می فرماید:

یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم و یأبى الله إلا أن یتم نوره و لو کره الکافرون.  
(یهود و نصاری، اهل کتاب) می خواهند نور خدا (اسلام و قرآن) را با سخنان خود خاموش کنند، ولی خداوند اجازه نمی دهد این امر تحقق یابد تا آن که نور خود (اسلام و قرآن) را تمام کند، هر چند کافران را خوش نیاید (توبه، ۳۲).

از این آیه برمی آید، سرانجام قرآن و اسلام همه عالم را فرا خواهد گرفت. بر حسب معتقدات شیعه این آیات حکایت از زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و



همه گیر شدن اسلام دارد»... و لیکنن لهم دینهم الذی ارتضى...» و تا دین که خداوند از آن خشنود است (اسلام) قدرت یابد و همه عالم را فرا بگیرد. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

ان ذلک یكون عند خروج المهدی من آل محمد فلا یبقی أحد إلا أقر بمحمد. این امر (غلبه اسلام بر همه آئین ها) هنگام خروج حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت و هیچ کس باقی نمی ماند مگر به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقرار و اعتراف کرده و ایمان می آورد.

حال اگر سایر آئین ها حق است و انسان را به سعادت می رساند، چه وجهی دارد که اسلام بر همه غلبه کند و همه را از بین ببرد؟

آیه -اصولا- بیانگر این است که هدف رسالت پیامبر اسلام (ص) - یا دست کم یکی از اهداف رسالتش - از بین بردن تمام آئین های غیر از اسلام و غلبه اسلام بر همه کیش ها است. اگر همه کیش ها بر حق باشند، این کار خداوند - العیاذ بالله - عبث و غیر حکیمانه است، که دین حق را از بین برده و دین حق دیگری را به جای آن بنشاند.

۳ - ۵ - ۷- مشرکان همواره از حقیقت روی گردانند، و پیوسته می خواهند نور حق را با قدرت ناچیز خود خاموش کنند و موفق نمی شوند و این درگیری تا دوران ظهور آخرین نور حق حضرت مهدی علیه السلام ادامه دارد. در آن هنگام حق به کلی بر تمام باطل غلبه می کند و از آن پس باطل قدرتی در عالم نخواهد داشت. اگر همه آئین ها برحقند، این درگیری برای چیست؟ و چرا قرآن علیه آئین شرک سخن می گوید؟ چون فرض این است که پیرو هر آئینی - ولو مشرک - راه یافته و واصل به حقد و کسی نمی تواند ادعا کند که مدعای پلورالیسم، تنها آئین های حق یا آئین های آسمانی است. زیرا هم بسیاری از آئین های آسمانی آمیخته با خرافات و شرک آلودند و هم پیرو هر آئینی خود را حق می داند و بر حسب اصول پلورالیسم، انتخاب برخی دین ها و حق دانستن آن و باطل دانستن بقیه مجاز نیست، و نادیده گرفتن حق بقیه افراد، و خدشه در عقل و عقلانیت دسته دوم است و غیر قابل قبول.

۴ - ۵ - ۷- پیروان اهل کتاب و کسانی که خود را پیرو آئین پیامبران الهی مانند حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) و.. می دانند، در هنگام نزول قرآن (و بعد از آن) مشرکند، چون در آیه قبلی فرمود: اهل کتاب می خواهند نور خدا (اسلام و قرآن) را با دهان خود خاموش کنند و در این آیه می فرماید خداوند نور خود را کامل و تمام خواهد



کرد هر چند مشرکین را خوش نیاید. که از مجموع دو آیه به دست می آید. مراد از این مشرکان، همان یهود و نصارا و مانند آنها هستند، همچنین در آیات قبل نمونه هایی از شرک آنان را گزارش کرد.

۶-۷- «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناؤنا و انباءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین» (ای پیامبر! بعد از این همه دلائل بر ردّ باورهای اهل کتاب و مسیحیان که حضرت مسیح را پسر خدا می دانند و ....) هر که در این باره بعد از علمی که برای تو حاصل شد (و حقیقت مطلب بر همگان آشکار گشت)، با تو محاجه کنند، بگو: بیائید ما پسرانمان (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) را فراخوانیم و شما نیز پسرانتان را، و ما زنانمان (حضرت زهرا علیها السلام) را و شما نیز زنانتان را، و ما جانهایمان (امیرالمومنین علی (ع)) را فرا بخوانیم و شما نیز جانهایتان را، سپس با هم مباحله کنیم (از خدا بخواهیم حق را پیروز و باطل را نابود کند) و لعنت خدا را بر دروغگویان مقرر داریم (آل عمران، ۶۱).

نکات قابل ذکر این آیه عبارتند از:

۱- ۶-۷- مسیحیان با آنکه پس از استدلال های محکم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محکوم شدند آنجا که فرمود: مثل عیسی همان مثل آدم است که از خاک (و بدون پدر و مادر) آفریده شده است «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب...» در عین حال بدون دلیل بر باطل خود اصرار می ورزیدند تا آنکه از سوی رسول الله (ص) مباحله پیشنهاد شد. این مباحثات و درگیری ها حاکی از آن است که باورهای مسیحیان باطل است تا جایی که باید در یک مسابقه بسیار خطرناک (مباحله) همه آنان نابود شوند.

۲- ۶-۷- «لعنت» در این آیه برای کسانی مقرر شده است که در مقابل اسلام و پیامبر اسلام ایستاده اند. لعنت با سعادت مندی و راه یابی به رستگاری منافات دارد. یعنی مسیحیان پیوسته از رستگاری و سعادت و رحمت خداوند دور و در گمراهی و خسران به سر خواهند برد. این مطلب چگونه با تکثر گرایی دینی سازگار است!؟

۳- ۶-۷- روایاتی که ذیل آیه آمده نیز بیان می دارد که علمای مسیحی پس از استتکاف از مباحله حاضر شدند هر سال دو هزار حله، هزار تا در ماه صفر و هزار تا در رجب و سیصد زره آهنین پردازند و بر همین مینا نیز مصالحه انجام شده است، اگر راه مسیحیان حق بود، پیامبر (ص) نباید آنان را پس از خود داری از مباحله تهدید به جنگ

کند و پس از پیشنهاد ارقام مذکور نیز نباید قبول بفرماید. در همین روایت آمده است که پیامبر(ص) فرمود:

قسم برآنکه جانم در دست او است، هلاکت بر اهل نجران بسیار نزدیک شده بود، و اگر ملاعنه(مباهله) می کردند، حتماً به صورت بوزینه و خوک مسخ می شدند، و این وادی برایشان سراسر آتش می شد. و خداوند نجران و اهلس را ریشه کن می کرد تا جایی که پرندگان بر روی درخت نیز نابود می شدند، یک سال بر نصارا سپری نمی شد که همگی هلاک می شدند».(المیزان، ۳، ۲۳۲ و تفسیر نور الثقلین، ۱، ۳۴۹)

۴ - ۶ - ۷- اگر کثرت گرایی حق است، علمای مسیحی نجران نباید برای انصراف از باورهایی که به آن رسیده بودند، دعوت به مباهله می شدند. اصولاً مباهله- به خودی خود- با پلورالیسم منافات دارد، چون فرض مباهله جایی است که یک اندیشه حق و اندیشه دیگر باطل باشد، و اندیشه حق از خدا می خواهد، اندیشه باطل را نابود کرده و به هلاکت دنیا و آخرت دچار کند. اگر هر باوری حق است، دیگر چگونه معقول است که چنین مسابقه خطرناکی برگزار شود؟

۷ - ۷- لقد كفر الذين قالوا..... به یقین کسانی که قاتل شدند که مسیح پسر مریم همان خدا است، کافر شده اند. در حالی که مسیح خود به بنی اسرائیل می گفت: خدا را که پروردگار من و پروردگار شما است، عبادت کنید. زیرا هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین خداوند بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاهش آتش است، و ستمکاران یارو یآوری ندارند. به یقین کسانی که قائلند خدا یکی از سه اقنوم: پدر و پسر و روح القدس است، به یقین کافر شده اند و جز خدای یگانه خدایی نیست، و اگر از آنچه می گویند باز نایستند، عذاب دردناکی به کسانی که کافر شده اند خواهد رسید».  
پس آیا به سوی خدا باز نمی گردند (و از این اعتقادات باطل توبه نمی کنند) و حال آن که خدا آمرزنده و مهربان است؟  
مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او پیامبرانی آمده بودند، و مادرش نیز راست گو و با حقیقت بود. هر دو (مانند سایر مردم) غذا می خوردند، (در حالی که خدا از غذا و مانند آن بی نیاز است) بنگر چگونه آیات را برایشان بیان می کنیم؟ و بنگر چگونه از حق بازگردانده می شوند؟ (به خدا دروغ می بندند و از راه حق منحرف می شوند.) (مائده، ۷۵-۷۲)

۱ - ۷ - ۷- اگر هر کس به هر اعتقادی برسد، حق باشد، و هر باوری انسان را به سعادت برساند، چرا خداوند باور تثلیث را کفر دانسته و بهشت را بر معتقدان آن حرام، و آنها را مستحق آتش می داند؟





۲ - ۷ - ۷ - دعوت به توبه و بازگشت از عقیده تثلیث و این که خداوند آمرزنده و مهربان است، حکایت از این دارد که چنین افرادی بیراهه می روند و باید هر چه سریع تر به راه حق برگردند. پس هر راهی و هر باوری صراط مستقیم نیست، بلکه صراط مستقیم تنها توحید است، و جز این صراط، بقیه راه ها انسان را به سر منزل بدبختی، هلاکت و جهنم رهنمون می شود.

۳ - ۷ - ۷ - خود حضرت مسیح نیز قول مسیحیان را قبول نداشت، بلکه آنان را به پرستش خدای واحدی که هم پروردگار مسیح است و هم سایر مردم، دعوت می کند.

۴ - ۷ - ۷ - راه روشن است، و نشانه ها و آیات برای رسیدن به مقصد برای همه مردم نصب شده است، بنابراین بر همه اتمام حجت شده است و اگر کسی با این همه نشانه و با وجود صراط مستقیمی که همه را به مقصد می رساند، از روی تقصیر راه دیگری برگزیند، مقصر خود او است و سرانجامی جز بدبختی و هلاکت نخواهد داشت.

۵ - ۷ - ۷ - شیخ طوسی (ره) می فرماید: «گروهی از نصارا که می گویند الله همان مسیح (ع) است «یعقوبیه» هستند که در عین حال به تثلیث نیز قائلند و غیر اینها می گویند مسیح پسر خدا است، ولی همگی در اله بودن مسیح مشترکند. (التبیان، ۱، ۳۰۶) و مرحوم طبرسی (ره) می گوید: «خداوند در این آیات قسم خورده است که اگر از این اندیشه برنگردند، عذاب دردناکی به این کافران خواهد رسید» (مجمع البیان، ۳، ۳۹۲).

در روایات نیز به این انحراف مسیحیان اشاره شده است، چنانکه قمی از امام باقر علیه السلام در حدیثی نقل کرده است. اما درباره مسیح، پس او را نافرمانی کردند و در پیش خود آنچنان او را بزرگ کردند که پنداشتند او خدا است و یا او پسر خدا است و گروهی نیز گفتند: او یکی از سه خدا است و... (تفسیر صافی، ۲، ۷۳) کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «خدا خواست و اراده کرد، ولی دوست نداشت و نپسندید، خواست که چیزی نباشد مگر این که او بداند، و همچنین آن را اراده کرد، و دوست نداشت که او را ثالث ثلاثه بدانند و کفر را برای بندگان خود نپسندید. یعنی خدا می دانست که مسیحیان برای او شریک قائل می شوند و او را یکی از سه خدا می گیرند ولی آن را دوست نداشت، و می دانست که بعضی بندگان کافر می شوند، ولی او کفر را برای آنها نپسندید. (نورالقلین، ۴، ۴۷۷). از مجموعه آنچه گذشت، به دست می آید که آنچه مسیحیان می گویند محبوب خدا و مورد پسند او نیست، پس هر راهی به حق منتهی نمی شود.

۶ - ۷ - ۷ - خداوند با جمله « و ما من اله إلا اله واحد » که کلمه «من» برای تاکید است، به طور کلی باور مسیحیان را مردود اعلام می کند، و این که در هستی چیزی از جنس اله ممکن نیست باشد مگر خدای واحد «الله»، واحدی که هیچ گونه تعددی را قبول نمی کند، نه تعدد در ذات و نه تعدد در صفات، نه در خارج و نه در ذهن و فرض. (المیزان، ۶، ۷۱) پس حق واحد است و تعدد و تکثر نمی پذیرد.

## منابع

### - قرآن

- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه الاعلمی، ۱۳۹۳ ه.ق.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه المرعشی، ۱۴۰۳.ق.
- ----- التبیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق. آ
- فیض کاشانی، محسن، تفسیر صافی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۳۹۹ق
- مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
- قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۷۸.
- سیوطی، جلال الدین، در المنثور، دارالمعرفه، بیروت: بی تا.
- عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۰.
- بحرانی، سید هاشم، تفسیر البرهان، بیروت: مؤسسه البعثه، بی تا.
- داعی نژاد، سید محمد علی، پلورالیسم دینی، مجله معرفت، ش ۱۴.

